

## زیست‌نامه‌ی خودنوشت یک شاعر

محمد خرمشاهی

تهران عذر او را خواستند و او به بهانه‌ی مخالفت با جمهوری اسلامی! به لندن رفت و در آن‌جا نیز که سه جلد از کتاب‌های مرا با خود برده بود، قسمت مهمی از سروده‌های مرا در نشریه‌ی سراپا دزدی که راه انداخته به نام خودش چاپ می‌کند تا آنجا که این بیت معروف

به یک دم که آبی توان نوش کرد  
خدا را نباید فراموش کرد  
یا بیت دیگری

در کلبه‌ی ما رونق اگر نیست، صفا هست

هر جا که صفا هست، در آن نور خدا هست

که قبل از به دنیا آمدن او هر دو را سروده‌ام، با نهایت وقاحت و بی‌شرمی ادعا می‌کند که هر دو از ساخته‌های اوست.

در این‌جا لازم است جهت اطلاع بگویم که طنز پرداز با یک فکاهی‌نویس از زمین تا آسمان فاصله دارد. فکاهی‌ات در حکم درختی است که تنها سایه دارد ولی میوه ندارد اما طنز درختی است که نه تنها شاخ و برگ و سایه دارد بلکه مملو از میوه‌های گوناگون مفید و دارای پروتیین است که در ایران اسلامی پس از ایرج میرزا- عیبنزاکانی و اخیراً مرحوم حالت و حسین مدنی و تا حدی عمران صلاحی، تنها سه نفر طنز پرداز که به تمام شرایط طنز آشنا هستند وجود دارد، باقی همگی فکاهی‌نویس هستند که برخی از آن تعداد از روزنامه‌های نسیم شمال، توفیق، گل آقا و مانند آنها استفاده می‌کنند.

ناگفته نماند که شعر جدی نیز از نظر رسم و قاعده و قانون و شرایط همین حالت را دارد، چنانچه بخواهیم شعر را از دیدگاه واقعی آن مورد بررسی قرار دهیم و ردیف و قافیه و متن و موضوع را معیار قرار دهیم و شاعران نوپرداز که فاصله میلیونی با شعر راستین دارند، را کنار بگذاریم شاعران واجد شرایط و به معنای واقعی «شاعر» تعدادشان از سی نفر در ایران بیشتر نیست ولی امروز بنا به روایتی شاعران نوپرداز و حتا شاعران به ظاهر دنباله رو سعدی و حافظ که معنی و مفهومی در شعر آنان دیده نمی‌شود از یک میلیون و پانصد هزار هم گذشته است! به امید روزی که

□ بیوگرافی کوتاه یا زندگی‌نامه‌ی مفید و مختصر و شرح حال عجیب و باور نکردنی یک شاعر و نویسنده‌ی بسیار پرکار و طنز پرداز لطیفه‌ساز که ۸۱ سال از ۹۲ سال عمر پر از حوادث گوناگون خود را در شعر و شاعری و مجلس آرای و ترانه‌سازی و شاد کردن دل‌های خسته و شکسته گذرانده ولی خود هرگز روی شادی ندیده و به جای تقدیر یا تشویق، غالباً مورد ظلم و اهانت و حق‌کشی قرار گرفته و در عین حال بیش از چهل نفر با دزدیدن مضامین و اشعار جدی و طنز او به شهرت و ثروت رسیده‌اند و خود او زیر پوشش نود اسم مستعار و سرودن اشعار در مطبوعات و رادیو، هم‌چنان گم‌نام و در تهی‌دستی و محرومیت با تلخ‌کامی زندگی کرده و اکنون در انتظار مرگ و رها شدن از زندگی دردناک خود به سر می‌برد.

\*\*\*

در سال ۱۳۹۵ در یکی از دهات تابعه‌ی شهرستان ساوه به نام دوزج - که بهتر است دوزخ بنامند - نوزادی به دنیا آمد که در چهارسالگی او پدر و مادرش به فاصله‌ی ۲۴ ساعت از دنیا رفتند و از شر این کودک نق‌نقو نجات یافتند. آن کودک که گویا پس از مرگ پدر و مادر آفریننده‌اش او را در پناه خود گرفته و به جای پدر و مادر و معلم‌نگه‌داری و به تربیت و معاش او را عهده‌دار شده بود، در نه سالگی وسیله‌ی انتقال او به تهران ۱۶ میلیون نفری را قاطی مرغ‌ها فراهم کرد و از همان کودکی استعداد و قریحه و طبع شاعری و نیز لطیفه‌سازی، طنزپردازی، مضمون‌یابی، خودآموزی، مجلس آرای، خطاطی، حاضر جوابی، طراحی و... به آن کودک یتیم بی‌سرپرست اعطا فرمود که در نتیجه از ۱۱ سالگی ضمن ادامه‌ی درس که به طور معجزه‌آسا و به طور حیرت‌آور و چهار پله یکی بالا می‌رفت. اشعار جدی، اجتماعی، انتقادی و طنزهای بکر و همه پسند او در مجلات و روزنامه‌های آن روز از جمله تهران مصور، توفیق، حاجی‌بابا، نسیم شمال و بعدها- فردوسی، امید ایران، سپید و سیاه، ترقی، زن روز، اطلاعات هفتگی، خورجین و نیز برنامه‌های صبح جمعه‌ی رادیو منتشر می‌شد که چون نوشته‌ها ویژه سروده‌های طنز من از حد و حساب خارج بود، روزنامه‌ها و مجلات از من می‌خواستند که نام‌های مستعار جدید و متعدد برای هر یک از سروده‌هایم انتخاب کنم که همین موضوع موجب شده بود که جوانان حتی برخی از پیران در مجالس خصوصی و عمومی شعرهای مرا به نام خودشان معرفی و با این دزدی و عمل زشت، خودشان را شاعر و سراینده جلوه دهند؛ از همه بیشتر جوانکی بود «که امروز به حساب خود مرد شده است» نه تنها سروده‌های من که هر مطلب یا شعری از خوانندگان به مجله یا روزنامه‌یی که او در آنجا کار می‌کرد، می‌رسید، آن را می‌دزدید و به نام خودش چاپ می‌کرد که به همین جهت سرانجام روزنامه‌های

نمونه‌ی خط خوش شاعر: محمد خرمشاهی

